

تحول نهاد خانواده و مفهوم تدبیر منزل در جامعه شهری دوره مشروطه

سمر حسن*

حسین آبادیان**، محسن بهرام‌نژاد***، باقرعلی عادل‌فر****

چکیده

در جامعه شهری خانواده متشکل از زن، شوهر، و فرزندان است که هرکدام از اعضا در مقابل دیگری وظایف و مسئولیت‌هایی دارد که انجام‌دادن آن‌ها دوام این نهاد را در پی دارد. در جامعه دوره قاجار زنان شهری در مقایسه با زنان روستایی محدودیت‌های اجتماعی بیش‌تری داشتند، لیکن از نیمه‌های این دوره مطالب فراوانی درباره ضرورت تغییر جایگاه زن به‌منابۀ قانون نهاد خانواده مطرح شد. برای این منظور، مفهومی جدید از تدبیر منزل ارائه شد که طبق آن مدیریت خانواده برعهده زن بود. در همین زمینه، تعاریف نوینی از مفاهیم مادری و همسری مطرح شد که نقش مهمی در تحولات آتی حقوق بانوان ایفا کرد. مقاله حاضر با روش توصیفی - تحلیلی و با استناد به برخی مطبوعات دوره مشروطه به بعد تلاش می‌کند تا درباره عوامل این تحول بحث کند. پرسش اصلی مقاله این‌که چه عوامل محیطی در ارائه تعریفی نوین از خانواده تأثیر داشت و مفهوم تدبیر منزل چه معنای جدیدی یافت. برطبق فرضیه مقاله، عرف و عادت مانع حضور جدی زنان

* دانشجوی دکتری تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی،
samarhasan@gmail.com

** استاد تاریخ، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (نویسنده مسئول)،
hoabadian@yahoo.com

*** دانشیار تاریخ، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی،
bahramnejad1345@yahoo.com

**** دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی،
b.adelfar@ikiu.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۵/۱۲

در عرصه‌های مدنی می‌شد که با ارائه تعاریف نوین از وظایف نهاد خانواده و مفهومی جدید از تدبیر منزل، این عرف و عادت تاحدی به‌حاشیه رانده شد.

کلیدواژه‌ها: خانواده، مادری، همسری، تدبیر منزل، حقوق مدنی.

۱. مقدمه

در تعریف مرسوم، خانواده متشکل از زن، مرد، و فرزندان است، اما روابط متقابل آن‌ها با یک‌دیگر و شرح وظایف ایشان طی تاریخ تحولات زیادی داشته است. معمولاً مرد اساس و بنیاد زندگی خانوادگی به‌شمار می‌رفت، زن مسئولیت امور خانه را برعهده داشت، و البته طبق عرف و عادات ریشه‌دار در برخی باورهای قبیله‌ای و عشیره‌ای جنس درجه دوم به‌شمار می‌آمد و به‌دلیل واقف‌نبودن به حقوق شرعی بسیاری مواقع حقوق مدنی او نیز به‌سادگی زیر پا نهاده می‌شد. نحوه سلوک اعضای خانواده با یک‌دیگر در همه‌جای ایران لزوماً هماهنگی و وحدت رویه نداشت، بلکه براساس هنجارها، آداب و رسوم، و سنن مختلف اشکال گوناگونی پیدا می‌کرد و این وضعیت در جامعه روستایی ظهور بیش‌تری داشت. این امر در اصطلاح «فرهنگ» خوانده می‌شود. فرهنگ به‌صورت ماتقدم ارزش‌ها و ضدارزش‌ها، هنجارها، آیین، و آداب و رسوم را رقم می‌زند و نگاه به زن در جوامع مختلف تحت‌تأثیر فرهنگ است.

وضعیت فرهنگی در شهر با روستا تفاوت داشت. به همین علت، در جامعه شهری دوره قاجار وضع بر منوالی دیگر بود. زنان آزادی کم‌تری داشتند و دامنه فعالیت‌های اجتماعی‌شان محدودتر بود، زیرا برخلاف روستا در اقتصاد خانواده نقشی نداشتند و مرد کار و هزینه‌های خانواده را تأمین می‌کرد. عدم فعالیت مهم اقتصادی مانع از مشارکت اجتماعی زنان می‌شد. درون خانه هم، باتوجه‌به تمکن مالی مردان، زنان محدودیت بیش‌تری داشتند. به‌عبارتی، خانه مرد ثروت‌مند بیرونی و اندرونی داشت، زنان عمدتاً در اندرونی زندگی می‌کردند و حتی در محیط خانواده تحرک اجتماعی محدودتری داشتند.

از اواسط دوره ناصری برخی فعالان سیاسی و اجتماعی توجه به نهاد خانواده را سرلوحه برخی مقالات خود قرار دادند. در نشریاتی که عمدتاً در خارج کشور و تحت‌تأثیر فرهنگ اروپایی منتشر می‌شد، درباره وظایف زنان، نهاد خانواده، فلسفه مادربودن، و آداب همسرمداری مطلب نوشتند. زن را مدیر خانواده و مسئول تربیت نسل‌های بعدی معرفی کردند و به این ترتیب بر وظایف خطیر او پای فشرده‌اند. مخاطب این دسته مقالات عمدتاً

زنان شهری بودند، زیرا برخی از ایشان از تحصیلات متعارف زمان خود تاحدی بهره داشتند و نقشی مهم‌تر از زنان روستایی در تحولات اجتماعی ایفا می‌کردند. براساس این مقالات، زن دیگر موجودی ضعیف نبود که درجه دوم به حساب آید، هرچند طبق عرف و عادات زمانه، برخی از خود زنان تحصیل کرده خویشتن را «ضعیفه»، «حقیره»، یا «کمینه» خطاب می‌کردند که می‌توان بیش‌تر آن‌ها را تعارفات مرسوم اجتماعی جامعه شهری آن زمان و بازتاب فرهنگ مسلط به‌شمار آورد.

از دوره مشروطه به بعد، پایه‌پای تعلیم و تربیت نوین در ذهن و ضمیر زنان تحولاتی روی داد و هم‌زمان بر نقش و جایگاه تاریخی آن‌ها تأکید بیش‌تری شد. نوشته می‌شد وظیفه مهم و اساسی تهذیب اخلاق و تدبیر منزل به‌عهده زنان است. پایه‌پای گسترش تعلیم و تربیت، ایفای نقش اقتصادی در نهاد خانواده، و گسترش فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی بانوان تعریفی نوین از جایگاه خویش عرضه کردند. زن اکنون مدیر خانواده معرفی می‌شد، وظیفه‌اش تدبیر منزل بود و البته تربیت نسلی که بتواند آینده کشور را رقم بزند. مقاله حاضر به این مهم می‌پردازد که عوامل سیاسی و اجتماعی مؤثر در تحول نهاد خانواده چه بود و چه تعریف نوینی از جایگاه فرهنگی و اجتماعی زنان در جامعه شهری مشروطه به بعد ارائه شد، چگونه مفهوم تدبیر منزل در این دوره معنایی مطابق با جایگاه جدید زنان پیدا کرد و این تحول معنایی چه نقشی در فرایند فعالیت‌های بعدی زنان ایفا کرد.

۲. نگاه به زن در جامعه دوره قاجار

با نگاه به برخی سفرنامه‌های سیاحان و سفیران اروپایی مقیم ایران، به‌نظر می‌رسد برخی مطالب آن‌ها، به‌ویژه درباره زنان جامعه شهری، مقرون به صحت نبوده یا حداقل در ارائه روایت کمی اغراق شده باشد. این امر می‌تواند از اختلافات فرهنگی راویان با جامعه شهری ایران ناشی شده باشد، زیرا زنان شهرنشین ایرانی در دوره پیش از مشروطه عمدتاً به حقوق شرعی و عرفی خود وقوف نداشتند، اما بعید به‌نظر می‌رسد که زندگی آن‌ها با روایات سفرنامه‌نویسان اروپایی منطبق باشد. به‌عبارتی، غربی‌زن ایرانی را با عینک خاص خود نگاه می‌کرد، همان‌طور که مرد ایرانی به زن غربی از دید خود می‌نگریست. اگر سراسر کتاب عبدالفتاح خان گرمودی نقل حکایتی است که گویا مثلاً انگلیس را فسق و فجور درنوردیده است (بنگرید به شرح مأموریت آجودانباشی ۱۳۵۶)^۱ نگاه غربی هم مدعی بود: «زنان ایران... مهارت فراوانی در تحمل هرگونه تحقیر و سرزنش دارند» (شیل ۱۳۶۲: ۲۳) و بالاتر

این که «اگر از گوشه در یا بالای دیوار ظاهر می شدند، ناگهان عده‌ای از فراش‌ها به سرشان ریخته و با توهین و دشنام آن‌ها را از سر راه دور می نمودند» (همان: ۲۴).

برخی زنان شهری به خرافات معتقد بودند، اما گمان نمی رود که تصور آن‌ها از مثلاً خانم دیولافوا این باشد که او کسی است که می تواند بیماران را شفا دهد، پیش گویی کند، شیطان را از آن‌ها دور کند (دیولافوا ۱۳۷۱: ۵۸)، مگر این که او خود چنین تصویری از خویشتن در ذهن زنان شهری حک کرده باشد. به همین علت، شاید وقتی حاج سیاح محلاتی در پاسخ به همسر ناخدای کشتی (از مسافران) گفت: «درست نمی دانم که زنان ما چه هنر دارند»، چون «من هنوز زن نگرفته‌ام» (حاج سیاح ۱۳۹۰: ۸۵)، برای طفره از پاسخ دادن بود، زیرا نمی دانست طرف گفت و گوی او از زن ایرانی چه انتظاری دارد.

واقعیت این که، چه زنان و چه مردان، به هنگام ترسیم سیمای زن ایرانی در دوره قاجار همواره درباره برخی باورهای خرافی او مطلب می نوشتند. اما عده‌ای از نویسندگان این را از صفات اجتناب ناپذیر بانوان تلقی نمی کردند، بلکه بهترین راه برای مبارزه با این موضوع را آموزش علوم و تاریخ می دانستند تا از طریق آن زن صاحب رأی سلیم و فکر مستقیم شود و «خرافات مجعوله و افسانه‌های موهوم در او اثری نکنند» (آشتیانی ۱۳۱۸: ۱۷). از دوره ناصری تا آستانه مشروطه جسته گریخته مطالبی درباره ضرورت آموزش بانوان مطرح می شد، امری که بعد از دوره مشروطه تاحدی محقق شد. از مشروطه به بعد جامعه شهری ایران اندکی تحول یافت، به ویژه زمانی که در تهران پنج هزار دختر جوان در مدارس جدید مشغول تحصیل شدند. این نشان می داد که بانوان ایرانی، به قول نویسنده مقاله کاهوه، «شرافت خود را دریافته و دارند بیدار می شوند و در کار برطرف ساختن سستی و بطالتی هستند که قرن‌های متمادی به واسطه زور عادت و موهومات بدان گرفتار بودند» (کاهوه، س ۵، ش ۶: ۶). به عبارتی، به موازات تحول فرهنگی در بخشی از جامعه، نگاه‌ها نه فقط به حقوق مردان، بلکه به جایگاه زنان هم متحول می شد.

اگر زنان ایرانی دوره قاجار را به دو دسته شهری و غیرشهری تقسیم کنیم، زنان شهری به اندازه زنان ایلداری یا چادر نشین آزادی عمل نداشتند (شیل ۱۳۶۲: ۳۳، ۸۷)، زیرا طبق عرف و عادت باید سنن مرسوم جامعه شهری را رعایت می کردند که یکی از آن‌ها همکاری نکردن با مردان مثل جامعه روستایی و عشایری بود. اما شیل، که پیش تر نوشته بود زنان ایرانی در تحقیر شدن استعداد دارند، اشاره کرده است که در جامعه شهری زنان می توانستند خواسته‌های مشروع خود را به همسرشان تحمیل کنند و مردان به این خواسته‌ها تن می دادند (همان: ۷۵). بنابراین زن ایرانی در محیط خانواده حقوقی داشت که

اگر به آن حقوق واقف بود، حتی طبق عرف زمانه خود می‌توانست به بخشی از آنها دست یابد. در آن زمان، وظایف زن حتی در چهارچوب خانواده بسیار محدود بود.

۳. تحول مفهوم مادر در دوره مشروطه

با جنبش مشروطه تحولی اساسی در مطالبات بانوان ایرانی رخ داد، نقش زن در زندگی خانوادگی بسیار برجسته بود و عمود خیمه خانواده معرفی شد. تحت تأثیر آموزه‌های نوین درباره حقوق بانوان، تعاریفی نوین از وظایف زن در جایگاه مادر و همسر ارائه شد؛ ریشه اخلاق کریمه که محل رویداد آدمیت دانسته می‌شد، در خانواده و مدرسه خلاصه شد و باغبان مهربان خانه مادر شناخته شد (تاج‌السلطنه ۱۳۷۱: ۱۱). به عبارتی، مادر متولی صرف امور خانه و بزرگ کردن اطفال نبود، بلکه بنیان خانواده بود. از سویی، زن قادر نبود وظیفه مادری خود را به نحوی ادا کند که ضامن عزت نفس او باشد، مگر این‌که بانوان از محبس ناامیدانه زندگی به در آیند، از حقوق خود دفاع کنند، مثل ممالک پیشرفته دنیا این حقوق را مطالبه کنند (همان: ۹۹).

تأکید بر وظایف مادری بر اساس تعاریف نوین در دوره مشروطه بسیار برجسته بود. در مجلس سوم بر نقش مادر در تربیت کودکان تأکید شد، زیرا مادر عهده‌دار تربیت کودک است و «آن زمان آن طفل هرچه یاد می‌گیرد می‌توان گفت بنیان اخلاق اوست و این کار را مادر باید بکند». در همین ارتباط پیش‌نهاد شد برای دختران و زنان «دارالمعلمات» (دانش‌سرای عالی دختران) تشکیل شود تا عده‌ای از بانوان در آینده آموزش و پرورش دختران خردسال را بر عهده گیرند. به عبارتی، تحول فرهنگی مقدمه تغییر در تعریف وظایف زن دانسته شد.

تأکید بر «آدمیت» می‌تواند از تأثیر مقالات روزنامه *قانون* باشد، زیرا این روزنامه بود که در این باره مقالات فراوانی منتشر کرد. در این روزنامه اشاره شد که نصف جمعیت هر کشوری زن‌هایند و «هیچ طرحی پیش نمی‌رود، مگر به معاونت زن‌ها» (قانون، ش ۷: ۳). *قانون* برای نخستین بار نوشت: «زن‌های ایران باید ملائکه ترویج آدمیت باشند» (همان). بنابراین باید بر نقش آموزه‌های این روزنامه در ذهن امثال تاج‌السلطنه توجه کرد. رسالتی که روزنامه *قانون* برای زن‌ها در نظر می‌گرفت استثنائی بود: «حالا که در ایران بسی مردها زن شده‌اند، جای آن است که زن‌ها به شوهرهای خود قدری درس مردی بدهند» (همان). بنابراین تأکید تاج‌السلطنه بر نقش محوری مادر بودن شاید ناشی از آموزه‌های *قانون* بود،

به‌ویژه آن‌جا که اشاره می‌کرد: «زن‌ها مربی اطفال و به این واسطه خالق ملت هستند» (قانون، ش ۱۳: ۴). بیهوده نیست که توصیه شده بود در «تربیت و تکریم» بانوان کوشش شود و آن‌ها «مشوق غیرت و زینت آدمیت» معرفی شوند (همان). رسالت زن‌ها فراتر از تعاریف متعارف بود. زن‌ها به‌واسطه تربیت اطفال شکل‌دهنده ملت قلمداد شدند. تعریف مادری آن‌قدر اهمیت یافت که ایران را هم «ماد وطن» نامیدند، زیرا این مادر بود که ملت‌سازی می‌کرد.

ازسویی، در دوره پیش از مشروطه میرزا آقاخان کرمانی و یارانش در روزنامه/ختر نقش مهمی در ارائه جایگاهی درخورشان زنان ارائه دادند. آن‌ها تربیت دختر را بر تربیت پسر رجحان می‌دادند: «آن چیزی که برای ما و برای مادرهای اولاد و فرزندان ملت ما لازم است، تربیت دخترهاست، زیرا که تربیت آن‌ها اساس و مایه تربیت جامعه، اولاد، و فرزندان خواهد بود...» (ختر، س ۲، ش ۳۶: ۱). این موضوع اهمیت درخور توجه بانوان در جامعه‌ای در حال تحول را نشان می‌داد. هم‌چنین در برخی مقالات دیگر اختر نوشته می‌شد انسان دو بخش دارد: زن و مرد و «تا عضو دیگر ناقص است عضو اول کامل نگردد» (پرورش، س ۱، ش ۳: ۱۲). به‌عبارتی، زن و مرد دو نیمه زندگی تلقی می‌شدند بی‌هیچ نقصانی. اگر قرار است جامعه روبه‌پیشرفت باشد، باید برای تکامل فکری و اجتماعی زن و مرد با هم کوشید، در غیر این صورت راه مقصدی نخواهد داشت.

این دیدگاه در دوره بعد از مشروطه استمرار یافت. مادر و همسر بودن تعریفی نوین پیدا کرد و از عادت مألوف عبور کرد. مردان نگاهی متفاوت به نقش و جایگاه زن در جامعه پیدا کردند، او را رکن اصلی خانواده برشمردند، و بر ضرورت تعلیم و تربیت وی پای فشردند، زیرا «علم و تربیت زنان مایه آسایش پسران آدم است» (آموزگار، س ۱، ش ۱۴: ۴). تا قبل از این گفته می‌شد توانایی زنان بر خواندن و نوشتن مقدمه گم‌راهی است، زیرا «در عقول ما مسلمین رسوخ کرده است که باوجود تعلیم و تعلم، حفظ عصمت و نگه‌داری رسوم عفت نسوان امکان‌پذیر نیست...» (آشتیانی ۱۳۱۸ق: ۵۴). اما اکنون گفته می‌شد «علم و تربیت زنان مایه نجات و عفت آنان است، چه بدون علم و تربیت، مقصود از زن و شوهری را نمی‌فهمند و آن الفت و یگانگی زن و شوهری در میان نمی‌آید» (آموزگار، س ۱، ش ۱۴: ۴). تأکید بر نهاد خانواده نشان می‌داد فعالان حقوق بانوان و افرادی که خواهان ارتقای جایگاه آنان بودند، به سنن و فرهنگ مسلط بی‌اعتنا نبودند، بلکه معتقد بودند شأن و جایگاه زن در سلسله‌مراتب خانوادگی بیش از آن است که طبق عرف و عادات به مردم آموخته شده بود.

به عبارتی، تلاش می‌شد تا بحث حقوق بانوان با تعریفی نوین از مبانی فرهنگی مسلط ارائه شود؛ یعنی تعاریف «نو» از درون آموزه‌های «کهن» استخراج و نشان داده شود که می‌توان از درون همان فرهنگ هم اصولی برای ارتقای جایگاه زنان پیدا کرد. واضح است که این تعریف نوین تحت‌تأثیر آموزه‌های رایج در برخی کشورهای اروپایی شکل می‌گرفت، اما پیش‌گامان موضوع تلاش می‌کردند آن آموزه‌ها را با موقعیت فرهنگی ایران منطبق کنند. یا برعکس، فرهنگ مسلط را در پرتو آموزه‌های جدید بازتعریف کنند تا از درون آن بتوان ارتقای جایگاه اجتماعی زن و ارائه تعریفی نو از نقش او در خانواده را ارائه داد.

۴. رساله‌های هجایی و مجادلات قلمی

پیش‌تر در دوره ناصری رساله‌ای هجایی به قلم خانلرمیرزا احتشام‌الدوله فرمانده قشون ایران در نبرد محمره (خرمشهر) به سال ۱۲۷۳ق نوشته شده بود. ظاهراً این رساله اندکی قبل از مرگ او به سال ۱۲۷۸ق نوشته شده است و *تأدیب النسوان* نام گرفت. رساله مذکور از این نظر هجایی است که به نظر می‌رسد نویسنده با نقل دیدگاه رسمی و رایج درباره زنان به مصداق «تعرف الاشياء باضدادها» عکس آن دیدگاه را مورد توجه قرار می‌دهد و نظر به این‌که دفاع از حقوق بانوان در مقطع یادشده با عرف و عادات مرسوم جامعه منافات داشته، آن را به شکل انتقاد از برخی خواسته‌های بانوان تحریر کرده است. به همین علت، بعید است او این دیدگاه را، که به آن تصریح کرده، پذیرفته باشد که «از خوب و بد زن باید پرهیز کرد» (احتشام‌الدوله بی‌تا: ۱۱). به نظر می‌رسد که نویسنده در رساله خود بیش‌تر نگاه رایج به زن را ارائه داده است که طبق آن «تخلف از فرمان مرد به قدر یک نفس کشیدن جایز» نیست، زیرا «باعث کدورت کلی می‌شود» (همان: ۱۷). بدیهی است مرد شرعاً حق نداشت به طور کلی به زن «فرمان» دهد، حداقل این است که «فرمان» نباید با شرع و عرف تناقضی داشته باشد، هرچند در نفس این موضوع هم سخن بسیار بود.

از آن سوی، رساله بی‌بی خانم استرآبادی با عنوان *معایب الرجال دست‌به‌دست می‌شد* و متضمن نکاتی بود که نگاه مسلط فرهنگی را نشان می‌داد تا پاسخ به *تأدیب النسوان*، زیرا او هم خود را «این کمینه» می‌خواند که «قابل تأدیب کردن رجال» نیست (استرآبادی ۱۳۱۲ق: ۴). بی‌بی خانم نوشته است مراد او «مردان با عقل و شعور و باکفایت در امور نیست»، بلکه مراد اطوار شراب‌خوار و کردار اهل قمار و مبتلا به چرس و بنگ و وافور است که همان «اجامره و الواط» هستند (همان: ۴). معلوم می‌شود نگاه همه مردان به زنان آن نبوده که در

تأدیب النسوان آمده، بلکه کسانی به زن نگاه فرودستانه داشتند که به صفاتی که بی بی خانم نوشته متصف بوده‌اند نه انسان‌های عادی و بالاتر مردانی که حداقلی از تحصیلات متعارفی داشته‌اند. نثر بی بی خانم هجایی است و نشان می‌دهد خواسته که مطلبی را طبق عرف زمان بیان کند و از آن نتیجه عکس بگیرد؛ مثل این جمله خطاب به زنان که شما آفریده شده‌اید تا «کشت و زرع مردان باشید و نسل زیاد کنید و گرنه کار دیگری از شماها به عمل نخواهد آمد» (همان: ۵). شاید نگاه غالب این بوده باشد، اما درست هم‌زمان مردانی بوده‌اند که می‌گفتند عده‌ای از زنان ایران ثروت مند و صاحب مکنت‌اند، پس زن باید بداند چگونه ثروت خویش را حفظ و امور شخصی خود را اداره کند (آشتیانی ۱۳۱۸ق: ۲۲). بالاتر این که پرسیده می‌شد: «نسوان مسلمین نیز اگر در علوم و آداب و صنایع مهارت داشته باشند، چه ضرر خواهند دید؟» (همان: ۱۹).

رساله‌های هجایی که درباره مردان نوشته شده و آن‌هایی که در پاسخ به این رساله منتشر شده، فقط یک نکته را سرلوحه مطالب خود قرار داده‌اند و این که زنان به هر دلیلی در مقایسه با مردان فرصت‌های کم‌تری برای ابراز وجود دارند، پس برابری اجتماعی هم ندارند. عده‌ای این وضع را طبیعی می‌انگاشتند، برای آن ادله و شواهد بیان می‌کردند، و با ارتقای جایگاه اجتماعی زنان مخالف بودند. اما عده‌ای دیگر معتقد بودند که زن آن‌گاه می‌تواند خانه خود را به‌خوبی اداره کند که «مقداری معلوم از معارف عقلیه و ادبیه فراگیرد و از مبادی علوم و تعلیمات ابتدایی اندک حصه‌ای برد» (آشتیانی ۱۳۱۸ق: ۱۷). بر این اساس است که حرکات زن پسندیده‌تر شود و «اعمالش درست و متقن آید» (همان). در برخی نشریات خارج کشور هم نوشته می‌شد اگر نسوان «در عالم ادبیات با ما شریک و سهیم باشند، چه کارهای بزرگی که از پیش نبریم و چه ترقیات که در عالم نکنیم و اینک به‌ناقص گذاشتن عضوی عضو دیگر نیز معلول مانده و اگر زمانی چنین بگذرد، همه روزگار شادی سپری گردد...» (ثریا، س ۲، ش ۱۱: ۱۷). بدیهی است مراد از ادبیات و معارف عقلیه فرهنگ به بیانی دیگر است.

۵. زنان و ضرورت وقوف به حقوق مدنی

با جنبش مشروطه، زنان منتظر نماندند تا ابتدا جایگاه حقوقی و شرح وظایف آن به‌دست مردان نوشته شود، سپس وارد عرصه‌های گوناگون اجتماعی و فرهنگی شوند، بلکه تشکیل انجمن‌های خاص خود را آغاز کردند تا از طریق آن‌ها خواسته‌های مشروع خود را، که

تحول نهاد خانواده و مفهوم تدبیر منزل در جامعه شهری دوره مشروطه ۱۰۳

طبق عرف و عادت تا پیش از این نادیده گرفته می‌شد، بازپس گیرند. حداقل یازده انجمن بانوان در فاصله زمانی سال‌های ۱۲۸۵-۱۲۹۰ق، یعنی از بدو صدور فرمان مشروطه تا اولتیماتوم روسیه، در برخی منابع تاریخی ثبت شده است: انجمن حریت زنان، اتحادیه غیبی نسوان، انجمن نسوان، انجمن مخدرات وطن، شرکت خیریه خواتین ایران، انجمن خواتین ایران، اتحادیه نسوان، انجمن همت خواتین، هیئت خواتین مرکزی، هیئت نسوان اصفهان، و انجمن نسوان ایرانی مقیم استانبول (آفاری ۱۳۸۵: ۲۴۳). نه مورد از این انجمن‌ها در تهران، یکی در اصفهان، و دیگری در استانبول فعالیت می‌کردند. این آمار اهمیت جامعه شهری تهران در فعالیت‌های اجتماعی زنان را به خوبی ترسیم می‌کند. تلاش این انجمن‌ها همه به منظور تغییر نگاه فرهنگی جامعه به نقش و جایگاه زنان در اجتماع بود تا نقش‌های آتی آن‌ها را در جامعه بازتعریف کنند.

در انجمن حریت زنان، مردان هم اجازه حضور داشتند، اما اگر مردی می‌خواست عضو انجمن شود، حتماً برای حضور در جلسات باید همسر یا یکی از اعضای انانث خانواده او را همراهی می‌کرد (ساناساریان ۱۳۸۴: ۶۲). زنان پرکار و نام‌داری که بعدها نقش مهمی در احقاق حقوق بانوان ایفا کردند، در این انجمن عضو بودند؛ از جمله صدیقه دولت‌آبادی، محترم اسکندری، هما محمودی، فخرالملوک دختر شیخ‌الرئیس قاجار، جردن، شمس‌الملوک جواهرکلام، و نواب سمیعی (بامداد ۱۳۴۸: ۷) و از جمله فعالان حقوق زنان همسر شیخ هادی نجم‌آبادی بود (حجازی، ۱۳۸۸: ۷۲). نکته‌ای بس مهم این‌که نجم‌آبادی به‌رروی روحانی بود، پس بعید به‌نظر می‌رسید همسر او وارد همکاری‌هایی شود که در جامعه دوره قاجار با مبانی شرع منافات داشت. این نشان می‌داد که تضييع حقوق بانوان در عرف و عادات مردم ریشه داشت، نه در مبانی مذهبی. بنابراین او برای بازگرداندن زن به جایگاه اصیل خویش حتی به فعالیت در انجمن یادشده وارد شد.

حضور زنان در عرصه‌های اجتماعی باعنوان «ادبیات» معرفی می‌شد و ضرورت تشریح مساعی زنان در «جنبش ادبی ایران» در دوره بعد از مشروطه شدت وحدت بی‌سابقه‌ای یافت. مراد از جنبش ادبی به‌واقع تحول فرهنگی بود؛ امری که از سال ۱۲۹۹ به‌بعد به آن تأکید فراوان شد و گفته می‌شد تا فرهنگ متحول نشود هیچ اتفاقی نخواهد افتاد. تلاشی گسترده برای کشف بانوان فرهیخته ایرانی در گذشته تاریخی کشور آغاز شد. اهمیت موضوع به‌حدی بود که در شماره نخست نشریه *ایران‌شهر* مقاله‌ای باعنوان «ادبیات» نوشته شد و شاعره بزرگ قرن پنجم و ششم هجری قمری، مهستی گنجوی، معرفی شد. اکنون دیگر زن «کمینه»، «حقیره»، «ضعیفه»، و امثال آن خطاب نمی‌شد، بلکه استدلال می‌شد که

«زن بهترین گل بوستان خلقت است» (ایران‌شهر، س ۱، ش ۱: ۴). نویسنده آورده بود که بر اثر خرافات و موهومات و عرف و عادات بیهوده، زنان ایران از نعمت تربیت و دانش محروم و از حقوق اولیه بی‌نصیب بودند. اما همان‌طور که در بیابان‌های خشک ایران به حکم «قانون طبیعی» برخی گیاهان می‌رویند و زنده می‌مانند، در جامعه هم وضع به همین منوال است. مثلاً «عطش معرفت در میان گروه زنان، بعضی‌ها را نگذاشته به کلی زیرپای جهالت مردان وجود کالمعدوم باشند. چنان‌که بعضی از آنان از چشمه ذوق و شوق قطره چشیدند و از خود آثاری باقی گذاشتند» (همان: ۵). نکته مهم این‌که این دسته مقالات به قلم مردان نوشته می‌شد نه الزاماً زنان؛ یعنی به دلیل تحولات فرهنگی از دوره مشروطه به بعد، مردان نگاهی جدید به جایگاه زنان در عرصه اجتماعی پیدا کرده بودند.

برخی مردان از تحصیل زنان دفاع می‌کردند و استدلال این بود که اگر زن تحصیل کند، به حقوق خود واقف خواهد شد و «عارف به حقوق هرگز زیر بار ظلم و استبداد نمی‌رود و تحمل جور و اعتساف نمی‌کند» (کوکب دری، س ۳، ش ۱: ۷). به همین علت، در دوره بعد از مشروطه زنان نامه‌هایی خطاب به برخی فعالان سیاسی و مذهبی می‌نوشتند و استدلال می‌کردند که در هیچ‌جای دین و شریعت از عدم تعلیم و تعلم بانوان سخنی به میان نیامده، زیرا «خدایی که ما می‌شناسیم خیلی بالاتر و بزرگ‌تر از آن است که این نوع تفاوت‌ها را مابین زنان و مردان منظور دارد و بدون حکمت حکمی نماید» (حبیب‌المتین، س ۱، ش ۱۰۵: ۴). در این مقاله از حقوق بانوان دفاع شده، اما نویسنده ناشناس خود را «حقیره» (همان) نامیده است، همان‌طور که زنی دیگر در نامه‌ای باین‌که از حقوق اولیه بانوان دفاع کرده، در صدر نامه نوشته است: «هرچند که غیرزن ناقص‌العقل بی‌علمی نیستم...» (تمدن، س ۱، ش ۱۲: ۳). این تعبیر در عرف و عادت‌های منسوخ ریشه داشت و به فرهنگ مردسالار متعلق بود و البته دیگر قادر نبود به قوت سابق در جامعه شهری بزرگی مثل تهران به حیات خود ادامه دهد و هیچ بنیاد شرعی نداشت، بلکه عادت‌های بی‌بی‌بی خانم استرآبادی که درباره معایب الرجال زیاد نوشته بود، با وصف آشنایی با حقوق جدید و انتقاد به عرف و عادات نابه‌جای جامعه، آن‌هم در دوره پس از مشروطه، تحت‌تأثیر بقایای همان فرهنگ خویشتن را «این کمینه» (تمدن، س ۱، ش ۱۵: ۳) می‌خواند. اما او کمینه نبود، بلکه شخصیت به‌نامی بود که بخشی از ثروت خود را وقف احداث مدرسه‌ای برای دوشیزگان کرد، زیرا می‌خواست «وسیله بزرگ سربلندی و سرمایه محتشمی و اعتبار برای طایفه نسوان» (همان) را فراهم کند.

در نشریاتی مثل /ختر، که درباره حقوق زنان بسیار مطلب نوشته می‌شد، باز توانایی و امکانات بالقوه زنان نادیده گرفته می‌شد. حداقل در یک مورد نوشته شده بود: «راست است که دختران را علم بسیار به‌کار نیاید»، چون «قوه مفکره زنان ضعیف‌تر از مردان است» (ختر، س ۱۹، ش ۹: ۱۴۱). دلیل امر واقعیت فرهنگ جامعه بود، بدون این‌که این واقعیت موشکافی شود. برای مثال، می‌گفتند زنان به مقام «ریاست» نخواهند نشست، نمی‌توانند «از برای کارزار» شمشیر بر میان ببرند، قادر نیستند «دستار شریعت» بر سر نهند، و اجازه ندارند «ردای قضاوت در بر» کنند. با این استدلال و «بنابراین، از بعضی علوم وسیعه که متعلق به سیاست و حرب و حقوق و فلسفه و بلاغت و بیان است، صرف‌نظر می‌توانند کرد» (همان: ۱۴۲). تازه «اغلب صنایع مکانیکی نیز مناسب حال زنان نیست»، زیرا «بنیه ضعیفشان فقط قابل حرکات خفیف و مصدر خدمات بسیار معتدل تواند بود» (همان). حتی /ختر نیز سه ویژگی برای زنان برمی‌شمرد که آن‌ها هم از «لوازم مادری و از شرایط فرزندپروری» بود: نظافت، حسن اداره، و تدبیر منزل (همان). اما در دوره بعد از مشروطه ضمن این‌که بر مقوله مادری و تدبیر منزل تأکید می‌شد، هرگز زن را موجودی فرودست نمی‌دانستند که قادر به یادگیری «سیاست و حرب و حقوق و فلسفه و بلاغت و بیان» نیست و در فن «بلاغت و بیان» برخی بانوان بر مردان برتری آشکاری داشتند. پس این دیدگاه در دوره بعد از مشروطه تاحدی متحول شد. این تحول به‌خودی‌خود اتفاق نیفتاد، بلکه در ابتدا نگاه تغییر کرد و آن‌گاه نوبت به تغییر ساختارها رسید.

این تغییر نگاه در مطالب نشریات به‌خوبی آشکار بود. برای نمونه، در نشریه دیگری که مثل /ختر در استانبول اما این بار بعد از مشروطه منتشر می‌شد، جایگاه زن به‌حدی ارتقا داده شد که می‌گفتند: «میزان ترقی و تعالی ملی طائفه نسوان آن قوم است» (شمس، س ۳، ش ۱۶: ۶). مادر اکنون کسی نبود که فقط کودک شیرخواره تربیت می‌کند، بلکه آغوش محبت مادر «نخستین گهواره تربیت اولاد وطن» (همان) بود. اکنون زن متولی «انتظام امور عائله و تربیت اجتماعی» بود (همان). یعنی رسالتی داشت که پیش‌ازاین با مردان بود. با این پیش‌زمینه همسر محمدعلی جمال‌زاده در روزنامه کاهوه «تربیت زنان» را «اساس انقلاب اجتماعی» (کاهوه، س ۵، ش ۶: ۶) می‌دانست. اکنون تدبیر منزل مقدمه‌ای بر سیاست مدن تلقی می‌شد، پس رسالت بانوان بسی سنگین‌تر شد. برای برخی فعالان حقوق بانوان دخالت در مسائل سیاسی شأنی به‌مراتب فروتر از تدبیر منزل داشت، زیرا اگر کسی می‌توانست امور منزل را تدبیر کند، سکان هدایت کشتی سیاست را هم می‌توانست عهده‌دار شود. اساساً مهم نبود چه کسی سیاست‌ورزی می‌کند، مهم این بود که تدبیر منزل

می‌توانست او را به جایی هدایت کند که منافع همه اعم از زن و مرد را در نظر گیرد. این امر به حدی اهمیت داشت که روزنامه‌دانش رسالت خود را آموختن «علم‌خانه‌داری، بچه‌داری، شوهرداری، مفید به حال دختران و نسون» می‌دانست و تأکید می‌کرد این نشریه «از پلیتیک و سیاست مملکتی سخن نمی‌راند» (دانش، س ۱، ش ۱: ۱). این‌که خانواده مهم‌تر از سیاست است نکته‌ای بس مهم بود، زیرا در یونان باستان تدبیر منزل یا مدیریت خانه بر سیاست مدن اولویت داشت و مهم‌ترین عرصه سیاست‌ورزی در ابتدای امر خانواده محسوب می‌شد. این تغییر نگاه به نقش زن به‌مثابه اداره‌کننده خانه بسیار مهم بود، نقشی که تا پیش‌ازاین به مردان تعلق داشت. حتی در یونان باستان اداره‌کننده منزل مردان شناخته می‌شدند نه زنان. زنان در یونان باستان از هیچ حق مساوی با مردان برخوردار نبودند، پس نگاه ایرانیان به خانواده بعد از جنبش مشروطه بسیار مهم بود.

پیش‌ازاین هم در روزنامه مجلس آمده بود تربیت زنان به آموزش و پرورش اطفال، خانه‌داری، «حفظ ناموس»، و درنهایت «علمی که راجع به اخلاق و معاش خانواده باشد» منحصر است. در ادامه به‌صراحت قید شده بود: «در امور خاصه رجال، از قبیل علوم پلیتیکی و امور سیاسی فعلاً مداخله ایشان اقتضا ندارد» (مجلس، س ۱، ش ۶: ۴). ذکر واژه فعلاً می‌توانست این‌طور تفسیر شود که شاید در آینده این امکان فراهم شود و اکنون به‌علت غلبه عرف و عادت، که زن را به انجام‌دادن فعالیت سیاسی قادر نمی‌داند، امکان‌پذیر نیست. باین‌وصف، منع زنان از دخالت در امور سیاسی حتی در مصوبات مجلس ذکر شد. طبق ماده پنجم نظام‌نامه انتخابات مجلس شورای ملی، چهار گروه از انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن محروم بودند: «اول طایفه اناثیه، ثانیاً تبعه خارجه، ثالثاً اهل نظام بری و بحری که مشمول خدمت‌اند، رابعاً ورشکسته به تقصیر» (مذاکرات دوره اول مجلس تقنینیه ۱۲۸۵: ۶). بعداً در مجلس دوم زنان درکنار ورشکستگان، مجانین، متجاهران به فسق، و متهمان به فساد سیاسی از انتخاب‌کردن و انتخاب‌شدن محروم شدند. مطالب نشریات خود بانوان نشان می‌دهد آن‌ها هم چندان به موضوعات سیاسی در مقایسه با مباحث فرهنگی و اجتماعی اهمیت نمی‌دادند. به‌عبارتی، مطابق با موقعیت زمانی و مکانی خواسته‌های خود را مطرح می‌کردند.

۶. تحول مفهومی تدبیر منزل در خانواده ایرانی

تربیت فرزندان از مهم‌ترین وظایف زنان بود. به‌عبارتی، حول مقوله تدبیر منزل تأکید فراوان می‌شد. واژه تدبیر به‌معنی نظر‌کردن در عاقبت چیزی و معنای موسع آن اداره‌کردن،

تحول نهاد خانواده و مفهوم تدبیر منزل در جامعه شهری دوره مشروطه ۱۰۷

مدیریت، و تنظیم امور است. تدبیر منزل یا همان سیاست منزلی ریشه‌ای بس پر محتوا داشت که از اویکونومیا (Oikonomia) یونانی گرفته شده بود. اویکوس به معنای خانه و نوموس به معنای قانون بود و از نظر ارسطو، بنیاد مدینه نهاد خانواده است (ارسطو ۱۳۵۸: ج ۱، ۷). ارسطو تدبیر منزل را از اقسام حکمت عملی دانسته است (ارسطو ۱۳۸۵: ۲۰۵-۲۳۸). تأکید بر اخلاق خانواده اهمیتی فلسفی و تاریخی داشت. به‌واقع تهذیب اخلاق و سپس تدبیر منزل در کنار سیاست مدن از ارکان حکمت عملی بودند. یعنی اخلاق و فن مدیریت خانواده درآمدی بر سیاست‌ورزی به‌شمار می‌آمد. دقیق‌ترین که مدیریت ساحات درونی خانواده به زن و امور خارجی به مرد مربوط می‌شد (صافی و هیکل ۱۳۹۶: ۱۴۲). با توجه به این مطالب معلوم می‌شود که از دوره مشروطه به بعد چه رسالت سنگینی بر دوش زنان نهاده شده بود. در مباحث فقهی هم تدبیر منزل اهمیت فراوانی داشت، طوری که احادیث فراوانی از معصومان در این باره نقل می‌شد.

اهمیت موضوع به حدی بود که «تربیت نوع بشر را از پسر و دختر به‌عهده کفایت و قوه درایت امهات» (دانش، س ۱، ش ۱: ۱) وامی‌نهاد. برخلاف/ختر، اکنون گفته می‌شد زن نه فقط باید علوم لازمه مفید مثل بهداشت اطفال، فن مدیریت خانه، و تربیت کودکان را بیاموزد، بلکه «در ضمن از فراگرفتن صنایع یدی هم غفلت نرزد» (شکوفه، س ۱، ش ۱۱: ۳).

به‌مرور توجه به جایگاه اجتماعی زنان در جامعه شهری دوره بعد از مشروطه باعث شد که حدود یک‌ششم مقالات نشریه/یرانشهر به این موضوع اختصاص یابد. یعنی به‌طور متوسط در هر شماره مطلبی درباره زنان چاپ می‌شد. هم‌زمان اهمیت تربیت اطفال و خانه‌داری به‌مثابه مدیریت منزل، که مقدمه ورود به عرصه‌های سیاسی و اجتماعی بود، گوش‌زد و نوشته شد:

تا زن از سر تربیت طفل و خانه‌داری آگاه نشود، تا ورزش‌های بدنی عضلات ضعیف او را قوی و دماغ خسته‌اش را کارآمد نکند، تا آشنایی با ادبیات و نواختن موسیقی روح فرسوده او را باطراوت نسازد؛ تا با دانستن یکی دو زبان مهمه خارجه بر تمدن عالم واقف نشود، فکر ترقی مملکت خیالی باطل و بیهوده است (نامه فرنگستان، س ۱، ش ۲: ۶۳).

تا پیش از این نه فقط آموختن زبان خارجی برای زنان عیب بزرگی شمرده می‌شد، تحصیل در مدارس متعارف هم امری خلاف تشخیص داده می‌شد. اما اکنون زنان ستون

اصلی زندگی اجتماعی محسوب می‌شدند و تربیت دختران خردسال طبق مقتضیات زمان درآمدی بر اصلاح وسیع اجتماعی تلقی می‌شد. در کلیه نشریات این زمان بر تقدم «معارف» یا همان فرهنگ بر سیاست و فن اداره کشور تأکید می‌شد. تأکید بر مقوله معارف با نشریه کاوه آغاز شد و در *ایران‌شهر و نامه فرنگستان* بازتابی گسترده یافت. تقدم معارف به معنای تحول فرهنگی بود، یکی از مهم‌ترین این تحولات در عرصه نگاه به جایگاه و حقوق زنان خلاصه می‌شد. به عبارتی، تمام سخن این بود که تا فرهنگ متحول نشود، هیچ امری حتی مسائل سیاسی متحول نخواهند شد.

تعلیم و تعلم بانوان و قرار گرفتن آن‌ها در جایگاه حقیقی خود با احکام شریعت منافاتی نداشت. به واقع، روحانیانی از جمله شیخ هادی نجم‌آبادی و سیدمحمد طباطبایی از مشوقان بانوان به ضرورت فراگیری آموزش‌های نوین بودند. همان‌طور که شیخ محمدحسین یزدی، از روحانیان اصلاح‌طلب دوره مشروطه، همسرش صفیه یزدی را تشویق کرد تا برای آموزش دختران مدرسه‌ای بنا نهد. این امر سه سال بعد از جنبش مشروطه اتفاق افتاد. در تعدادی شهرستان‌ها، از جمله شیراز، برخی روحانیان در زمره پیش‌گامان احداث مدارس جدید بودند. مثلاً همسر سیدمحمدحسن ثقة‌الاسلام، نماینده دوره اول مجلس شورای ملی، دبستان دخترانه «عفتیه» را در خانه خود راه‌اندازی کرد. این نام برگرفته از نام خود این بانو یعنی عفت آغازی بود (فرخزاد ۱۳۸۱: ۴۵). آموزش دختران درآمدی بود بر همان مقوله تهذیب اخلاق و تدبیر منزل که زمینه را برای فعالیت سیاسی و اجتماعی فراهم می‌آورد. به عبارتی، تقدم فرهنگ بر هر امر دیگر در این دوره تاریخی سرلوحه برنامه‌های برخی جریان‌های روشن‌فکری بود. در همین زمینه، بحث حقوق بانوان به‌ویژه حق اداره منزل و مدیریت خانه هم مورد بحث واقع می‌شد.

به‌علت اهمیت مقوله یادشده، به‌مرور تعداد مدارس دخترانه، که سه سال بعد از مشروطه ۴۱ باب بود، در سال ۱۳۰۸ به ۱۹۰ باب رسید و چهار سال بعد به ۸۷۰ باب در سراسر کشور رسید (ساناساریان ۱۳۸۴: ۹۷). تلاش می‌شد در طرح خواسته‌ها مطلبی متضاد با فرهنگ مسلط مطرح نشود. اما این امر مانع می‌شد تا در این دوره زنانی مثل هاجر تربیت به‌دنبال نائل شدن زنان به حقوق برابر با مردان برآیند. او می‌گفت: «بعضی از ممالک متمدنه عالم مانند اتازونی و انگلیس از حیث تربیت و موقعیت میان زن و مرد چندان فرقی را قائل نشده و تمام حقوقی را که مردان دارا هستند به زن‌ها نیز داده‌اند که در آن‌جاها زن به میل خود می‌تواند هر قسم شغل و مسلکی را که می‌خواهد انتخاب و تعقیب نماید» (اطلاعات، س ۱۰، ش ۲۶۲۸: ۱). عرف و عادات، سنن، و آداب‌ورسوم یا همان فرهنگ مسلط در

ایران با آمریکا و انگلیس تفاوت فراوانی داشت. در بریتانیا، بعد از هشتصد سال تجربه نظام پارلمانی و فعالیت فکری و اجتماعی، زنان توانستند به سال ۱۳۲۷ش/۱۹۴۸م حق رأی به دست آورند. در آمریکا هم وضعیت در ایالت‌های گوناگون تفاوت داشت و در برخی ایالت‌ها مثل بخش‌های وسیعی از پنسیلوانیا هرگز تساوی حقوقی زن و مرد به رسمیت شناخته شد. با توجه به وضعیت جغرافیایی و موقعیت فرهنگی زنان ایرانی از موقعیت‌های درخور توجهی برخوردار شدند، هرچند این موقعیت‌ها در همه جای کشور یکسان نبود و بیش‌تر جوامع شهری، از جمله شهرهای بزرگی مثل تهران، از آن برخوردار بودند. زنان ایرانی در کسب جایگاهی درخور توجه، تلاش برای راه‌یابی به مجلس و دولت، و فعالیت‌های فرهنگی و اجتماعی حتی از هم‌نوعان خود در برخی کشورهای اروپایی و بعضی ایالت‌های آمریکا جلوتر بودند.

طی سال‌های ۱۳۰۴-۱۳۲۰ و با وصف فعالیت‌های انجمن‌های بانوان و هم‌چنین برگزاری کنفرانس‌ها و نگارش مقالات فراوان تأکید عمده حول دو محور نقش زن در مقام مادر و همسر، یعنی همان تدبیر منزل، بود. دقیق‌ترین‌ها، به جای تلاش نافرجام برای دستیابی به حقوق برابر با مردان، زنان عمدتاً کوشش می‌کردند تا براساس همان هنجارهای جامعه آن‌چه تقاضا کنند که با فرهنگ مسلط مغایرتی نداشته باشد. یکی از این خواسته‌ها آموزش و پرورش دختران یا فعالیت‌های فرهنگی بود. یحیی دولت‌آبادی، که عمری را در راه گسترش آموزش و پرورش سپری کرده بود، توصیه می‌کرد که بر پرورش دوشیزگان بیش‌تر از پسران تأکید شود.

چه اساس ترقی و تعالی هر ملت حسن علم و تربیت دوشیزگان است و آن‌ها اینند که اگر پرورش نیکو یافتند می‌توانند پسران و دختران فردا را در آغوش تربیت خود فرشتگانی ساخته در سن شش‌سالگی به مدرسه تسلیم نمایند (اطلاعات، س ۴، ش ۱: ۹۸۷).

براساس آن‌چه در منابع آمده است، زنان به اهتمام بیش‌تر برای انجام‌دادن وظایف طبیعی مادری و همسری تشویق می‌شدند. هرچند در رشته‌هایی مانند مامایی، خیاطی، گل‌دوزی، ماشین‌نویسی، موسیقی، و هنرهای دستی هم مشغول به کار بودند، همسررداری و مادری وظیفه مهم طبیعی و اجتماعی زن شمرده می‌شد. در سال ۱۳۱۶ در حاشیه نمایشگاه خیاطی بانوان در تهران، که دانش‌آموختگان هنرستان شبانه‌روزی دختران برپا کرده بودند، خبر این‌گونه پوشش داده شد:

گویا منظور مربیان و هنرآموزان از این کار این بوده که بدین وسیله علاوه بر آموختن صنعت خیاطی، آن‌ها را متوجه وظیفه مهم طبیعی و اجتماعی خودشان نموده ذوق مادری و پرورش اطفال را نیز در آن‌ها پرورش دهند (اطلاعات، س ۱۲، ش ۳۱۷۰: ۱).

یعنی تلاش‌های اجتماعی بانوان فرع بر وظایف همسری و مادری تلقی می‌شد.

کانون بانوان در سال ۱۳۱۴ تأسیس شد. محتشم‌السلطنه اسفندیاری، رئیس مجلس، در سخنرانی خود به مناسبت افتتاح این کانون گفت که در روستاها زنان دوشادوش مردان کار می‌کنند، اما نباید تصور کرد زنان شهری بی‌کارند. او از قول خانمی اروپایی گفت: «خانه مملکت زن است» و برای نگاه‌داری این مملکت نمی‌توان بی‌کار نشست. رئیس مجلس در ادامه گفت: «توجه به آسایش مرد با زن است، پرستاری و تربیت اولیه اولاد با زن است، حسن اداره خانه با زن است، رسیدگی به جزئیات امور خانه‌داری با زن است، نگاه‌بانی دارایی مرد با زن است، بسی کارهای دستی و هنری با زن است» (اطلاعات، س ۱۰، ش ۲۶۱۷: ۸). شاید اشاره محتشم‌السلطنه به «مارتا حکیمی»، تبعه فرانسه، بود که همسری ایرانی داشت. حکیمی دو سال قبل از تاریخ سخنرانی اسفندیاری در باشگاه ایران‌جوان گفته بود هر زن ایرانی می‌تواند یک مادر کامل‌العیار باشد که کدبانوی خانه‌دار و نظافت‌دوستی است و برای رفاه حال اعضای خانواده کمال مراقبت را مبذول می‌دارد (اطلاعات، س ۷، ش ۱۹۶۲: ۳). پیداست که منظور او اشاره به کارهایی نبود که وظایف سنتی زن به‌شمار می‌رفت. مقصود این بود که نهاد خانواده نقطه عزیمت هرگونه اصلاح اجتماعی و سیاسی است. این تعریف نوین از جایگاه و اهمیت نهاد خانواده در جامعه آن روز ایران مقدمه‌ای برای ارتقای خواسته‌های مدنی بانوان بود.

حتی دو سال بعد از تأسیس کانون بانوان نوشته می‌شد: «فرهنگ زن باید متناسب با خانه‌داری و پرورش کودکان» باشد، با این توضیح که این بار «خدمت‌گذاری به میهن» هم اضافه شده بود. به عبارتی، زن باید حب وطن و خدمت به میهن را از کودکی به فرزند اعم از دختر و پسر آموزش می‌داد. تهذیب اخلاق و استواری ارکان خانواده همیشه مورد تأکید فعالان این زمان واقع می‌شد. پس گاهی از ناله‌های جان‌سوزی صحبت می‌شد که در آمریکا و اروپا برای تزلزل پایه و بنیاد خانواده بلند است. در همین مطلب آمده بود:

در بعضی از کشورها با آن‌که ده سال پیش طلایه‌دار آزادی بی‌حد و حساب زنان بودند، امروز عکس آن فکر ظهور کرده است و دست زن‌ها را گرفته آن‌ها را از مرکز سرگردانی و حیرت به سرحد وظایف خودشان رسانده‌اند و تربیت اطفال و اداره امور

خانه و تدریس و تعلیم میهن پرستی را به آنها نشان داده‌اند که وظایف شما این است و واقعاً هم همین است (اطلاعات، س ۱۱، ش ۳۱۳۶: ۲).

مفهوم این جملات تمایز بین آزادی بانوان با هرج و مرج اخلاقی بود. بحران در نهاد خانواده در وضعیت فقدان قوانین مربوط به این موضوع، که از سوی همه شهروندان لازم‌الاتباع باشد، می‌توانست به فروپاشی اجتماعی منجر شود. به همین علت بود که نویسندگان ایرانی حتی طی سال‌های ۱۳۱۴ به بعد همواره بر ضرورت استحکام این بنا تأکید و مقالات فراوانی منتشر می‌کردند و سخنرانی‌های متعددی ارائه می‌دادند.

۷. نتیجه‌گیری

نهاد خانواده در جامعه شهری دوره مشروطه به بعد بر اثر الزامات زمانی و تحولات فرهنگی مطابق با مصالح و نیازهای روز بازتعریف شد. برخلاف گذشته که زنان در حاشیه جامعه قرار می‌گرفتند، اکنون باید وظیفه «تدبیر منزل» را عهده‌دار می‌شدند. تدبیر منزل یا سیاست مدیریت خانه مقدمه‌ای بر شکل‌گیری سیاست عمومی و سرلوحه برنامه واقع شد. در این زمینه، به منظور فرهنگ‌سازی مطابق با موقعیت زمانی مدارس نوین تأسیس شدند، دختران تشویق شدند به‌مثابه همسران و مادران آینده در این مدارس تحصیل کنند، پایه‌های تحصیلات عمومی بانوان با مقوله حقوق مدنی آگاه می‌شدند، و بر نقش خویش در مقام عمود خیمه خانواده تأکید می‌کردند. با شکل‌گیری امکان اشتغال در برخی مشاغل زنانه، بانوان تلاش کردند تا جایگاه اقتصادی خویش را تحکیم بخشند، زنان تحصیل کرده برخلاف گذشته شرح وظایف خویش را در کارهای متعارف یک زن خانه‌دار خلاصه نکردند، بلکه مفهوم خانه‌داری را متحول کردند. در تداوم قدمایی، زن خانه‌دار کسی بود که نمی‌توانست از محدوده خانه گام بیرون نهد، خواسته یا ناخواسته باید به کنج عزلت پناه می‌برد و همواره جنس درجه دوم بود. اما اکنون با توجه به زمینه فرهنگی و اجتماعی بانوان، زمینه برای تصدی مدیریت خانواده مهیا بود. اکنون زن خانه‌دار کسی بود که سیاست درونی خانه را کنترل می‌کرد، بر تربیت فرزندان اشراف داشت، و آنها را برای خدمت‌گزاری به میهن مهیا می‌کرد.

نقش همسری هم در ایفای وظایف معمول خلاصه نمی‌شد، بلکه زن به‌مثابه نیمه دوم نهاد خانواده بخشی مهم از مسئولیت‌های اجتماعی را بر دوش می‌گرفت. به این ترتیب، مادر بودن معنایی جدید یافت. اکنون مادر صرفاً کسی نبود که فرزندان را به دنیا می‌آورد و تا

دوره کودکی امور آنها را رتق وفتق می‌کند، بلکه مادر ستون اصلی زندگی بود و فرزندان را به گونه‌ای تربیت می‌کرد که زمینه‌ساز تحولات اجتماعی و فرهنگی آینده باشند. همیشه بر تهذیب اخلاق تأکید روا داشته می‌شد، زنان به رعایت اخلاق کریمه دعوت می‌شدند، و ساده‌زیستی و ممارست برای اداره بهینه زندگی خانوادگی با اتکای به آموزش و پرورش نوین در زمره توصیه‌های همیشگی بانوان تحصیل کرده به زنان دیگر بود. اهمیت به تهذیب اخلاق و تدبیر منزل بیهوده نبود، زیرا این دو مقدمه واجب برای ورود نسل‌های آتی به عرصه‌های سیاسی و اجتماعی تلقی می‌شد.

این موارد باعث می‌شد که بانوان به جایگاه واقعی و قانونی خود بازگردند، عرف و عادات و آداب و رسوم غلط، که به دلیل فرهنگ مسلط بر همه امور مستولی شده بود، اندک‌اندک جای خود را به عقل سلیم دهد، زنان رکن اصلی خانواده شمرده شوند، و به ارزش اجتماعی آنها تأکید شود. این فرایند امری بود که وضعیت زمانی و مکانی آن را الزام‌آور می‌کرد، اما اگر تکوین و تحول مفاهیمی مثل تدبیر منزل و کارکرد و وظایف نهاد خانواده در جامعه شهری شکل نمی‌گرفت، این تعاریف از نقش زن در سلسله‌مراتب جامعه شهری به سرعت به طاق نسیان سپرده می‌شد. پس نقش مفهوم‌سازی در ارتباط با تداوم نقش عظیم اجتماعی زنان در زندگی خانوادگی این دوره انکارناپذیر است.

پی‌نوشت

۱. سفرنامه عبدالفتاح گرمرودی ضمیمه این سفرنامه است.

کتاب‌نامه

- آفاری، ژانت (۱۳۷۷)، *انقلاب مشروطه ایران*، ترجمه رضا رضائی، تهران: بیستون.
آموزگار (۱۳۳۹ق)، س ۱، رشت.
احتشام‌الدوله، خانلرمیرزا (بی‌تا)، *تأدیب النسوان*، نسخه خطی کتابخانه ملی ایران.
اختر (۱۸۷۷م)، س ۲، استانبول.
ارسطو (۱۳۵۸)، *سیاست*، ترجمه حمید عنایت، تهران: امیرکبیر.
ارسطو (۱۳۸۵)، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو.
استرآبادی، بی‌بی خانم (۱۳۱۲ق)، *معایب الرجال*، تهران: چاپ سنگی.
اطلاعات (۱۳۰۹-۱۳۱۶)، س ۴-۱۲، تهران.

- اعتصام‌الملک آشتیانی (۱۳۱۸ق)، تربیت نسوان، تبریز: چاپ سنگی.
- ایران‌شهر (۱۳۰۱)، س ۱، برلین.
- بامداد، بدرالملوک (۱۳۴۸)، زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا انقلاب سفید، تهران: ابن سینا.
- پرورش (۱۳۱۶ق)، س ۱، قاهره.
- تمدن (۱۳۲۴ق)، س ۱، تهران.
- ثریا (۱۳۱۷ق)، س ۲، قاهره.
- حبل‌المتین (۱۳۲۷ق)، س ۱، تهران.
- حبل‌المتین (۱۳۲۷ق)، س ۱، تهران.
- حجازی، بنفشه (۱۳۸۸)، زنان مبارز ایران از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، تهران: مؤلف.
- خاطرات تاج‌السلطنه (۱۳۷۱)، به کوشش منصوره اتحادیه، تهران: نشر تاریخ ایران.
- ساناساریان، الیز (۱۳۸۴)، جنبش حقوق زنان در ایران، ترجمه نوشین احمدی خراسانی، تهران: اختران.
- سیاح، محمدعلی (۱۳۹۰)، سفرنامه حاج سیاح، به کوشش علی دهباشی، تهران: سخن.
- شرح مأموریت آجودان‌باشی، به ضمیمه سفرنامه عبدالفتاح گرم‌رودی (۱۳۵۶)، به کوشش محمد مشیری، تهران: اشرفی.
- شکوفه (۱۳۳۲ق)، س ۱، تهران.
- شمس (۱۳۲۷ق)، س ۳، استانبول.
- شیل، ماری (۱۳۶۲)، خاطرات لیدی شیل، ترجمه حسین ابوترابیان، تهران: نشر نو.
- فرخزاد، پوران (۱۳۸۱)، کارنامه‌ی زنان کارآی ایران از دیروز تا امروز، تهران: قطره.
- قانون (۱۳۵۶)، به کوشش هما ناطق، تهران.
- کاوه (۱۲۹۴-۱۳۰۰)، برلین.
- کوکب دری (۱۲۸۷)، س ۳، تهران.
- مادام دیولوفوا (۱۳۷۱)، سفرنامه، خاطرات کاوش‌های باستان‌شناسی شوش، ترجمه ایرج فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران.
- مجلس (۱۳۲۴ق)، س ۱، تهران.
- مذاکرات مجلس شورای ملی در دوره اول تقنینیه (۱۲۸۵)، تهران: مجلس شورای ملی.
- نامه فرنگستان (۱۳۰۱)، س ۱، برلین.
- هیکل، م. نبی و بی‌بی حاجی قمر صافی (۱۳۹۶)، فرهنگ علمی موضوعی، کابل: صنعتی لمر.

